جیزیقدان چیخما بالا

علی‌آقا واحد

یوردون سئون اهل هنر اولدو

ای گول سنی هر کس کی سئویب بختەور اولدو
عشقینده بیر آنجاق منیم عؤمروم هدر اولدو
کیم سئودی قارا زولفونو، آغ گونلره چیخدی
طالع منه یار اولمادی بیر درد سر اولدو
من آغلادیم اؤز حالیما، بیگانه سئویندی
شوکر ائیله‌کی، من قالدیم او مندن بتر اولدو
کویونودا منه ظلم‌ائلەیندن بری غالیب
آهیم اودو یاندیردی، هامی دربدر اولدو
ییخماقدی منی مقصدی نامرد رقیبین
بار وئرمەدی مقصودی بوتون بی ثمر اولدو
آیریلمازیدیک بیر بیریمیزدن آرامیزدا
گؤز دگدی بیزه، بلکەده بیر بدنظر اولدو
بیر بیلمەدین اؤز خیرینی بیگانەنی توتدون
منسیز سنه ای گول نه قدر گؤز ضرر اولدو؟!
ائو ییخماقی، قان تؤکمەگی ظن ائتمه هنردیر
هر کیم وطنین سئودی او اهل هنر اولدو
وحشی‌لیگه، نامردلیگه، نادانلیغا نفرت!
انسانیق‌ایله عؤمرائلەین بختەور اولدو
سندن سورا، واحد، آییق اول قوی دئمه سینلر
دونیایا گلیب گئتدی حاییف، بی‌خبر اولدو

ادامه از همین صفحه...

گفت وگوی میان این دو افق گشوده خواهد شد مهم‌تر از همه این است که عبور از افق دوران انقلاب و حتی افق دوران جنگ یک عبور همگانی نیست. عبورکنندگان رویاروی خود مدعیان تداوم و بازگشت را دارند. نمی‌توان به سادگی آنها را نادیده گرفت. عبور رادیکال و چشم بسته، به معنای ورود در یک میدان تنازع پردامنه است. ضمن آنکه عبور کنندگان اگر طالب حذف و طرد تام دیگران باشند، از خود عبور خواهند کرد و مشابه اصحاب تداوم خواهند شد. بنابراین گفتگو برای یک راه میانه، از حیث سیاسی به مصلحت جمعی است.

نکته دوم، کم توانی عبور کنندگان برای تولید یک قدرت جمعی در میدان منازعه است. آنها که عبور کرده‌اند و بر فردیت‌های متمایز خود تکیه می‌کنند، دقیقاً به همین دلیل قادر نیستند به یک قدرت اجتماعی عظیم و دگرگون ساز تبدیل شوند. بنابراین در میدان منازعه شکست می‌خورند بنابراین باید گفتگو کنند تا از قدرت اقناعی خود برای یک توازن تازه سیاسی بهره ببرند.

سومین نکته حفره‌های جهان عبور کنندگان برای ساختن یک فردای ماندگار و قابل اتکاء است. مشت افق دوران انقلاب گشوده شده است. مولفه‌هایی که در نقد افق دوران انقلاب و جنگ برشمردم، حاصل تجربه‌های عملی چهار دهه گذشته است. اما مشت عبور کنندگان هنوز بسته است. همیشه نباید منتظر ماند تا زمان مشت‌ها را بازکند. با نگاه ژرف می‌توان در باره آینده گمانه زنی‌هایی کرد. نسل ما آرمانگرا بود و در عمل فاجعه آفرید. نسل جدید هم به سهم خود آرمانگراست و می‌تواند فاجعه بیافریند. بیایید طرحی از آینده افق این نسل با توجه به همان مولفه‌ها ترسیم کنیم. می‌توان انتظار داشت پیامد تحقق عملی جهان نسل فردا، ظهور یک فرهنگ هدونیستی و لذت طلب در سطح گسترده باشد. نسلی که عاری از تعهدات حیات جمعی، فاقد چسب‌های پیوند زننده میان اجتماع افراد کثیر و ناتوان از اعتبار بخشی به سازمان حقوقی دولت است.

به دلایل سه گانه فوق، گفتگو میان دو گروه «اصحاب بازگشت» و «اصحاب عبور» ضرورت دارد. اما از دل این گفتگو چه الگوهایی برای ترسیم فردا حاصل خواهد شد؟ از درون این گفتگو، نتایج متنوعی می‌تواند حاصل شود. یک احتمال که توجه مرا جلب کرده الگویی است که لویی اشتراوس از آن با عنوان «دمکراسی اریستوکراتیک» یاد می‌کند. دمکراسی اریستوکراتیک، دمکراتیک است از این حیث که مردم مرجع اول و نهایی اقتدار سیاسی‌اند اما متفکران، فیلسوفان، روحانیون، هنرمندان و اهل نظر و فکر به مثابه کنشگران آزاد مدنی، مردم را آموزش و تعلیم می‌دهند. نقطه ارجاع مردم‌اند. این مدل چندان عجیب و غریب نیست. به نظرم فضای دوران پهلوی در عرصه اجتماعی و فرهنگی به این مدل نزدیک بود. تنها عاملی که آن را تخریب می‌کرد استبداد شاه بود. در عرصه اجتماعی منزلت و نقش آفرینی روشنفکران، روحانیون، اهل فکر و قلم و فلسفه، هنرمندان و اصحاب نظر، شگفت انگیز بود. آنها مرجعیت فرهنگی داشتند بی‌آنکه از مزایای قدرت سیاسی بهره‌ای داشته باشند. چهره‌های مبرز فرهنگی و هنری، از طریق نهادهای قدرتمندی مثل مساجد و سینماها و تئاتر و دانشگاه‌ها به اشکال متنوع و متکثر، دست به کار تربیت و ارتقاء فرهنگی جامعه بودند. اگر دستی می‌توانست در کار بیافتد و نظام استبدادی پهلوی را دمکراتیک کند، ما به یک دمکراسی اریستوکراتیک واصل می‌شدیم. متاسفانه امروز بسترهای اریستوکراتیک جامعه فوق العاده تخریب شده‌اند و در افق پیش روی ما یا یک نظامی‌گری بسته و تمامیت‌گرا رخ نشان می‌دهد یا یک دمکراسی پوپولیستی و عوامانه. دو چهره‌ای که دو روی یک سکه‌اند.

وضعیت وخیم عدالت در آموزش

مظاهر گودرزی: بعد از سال‌ها که روش سنجش و پذیرش دانش‌آموزان برای ورود به دانشگاه‌ها تغییر کرد، قوانین جدید سبب شد امتحانات نهایی در مدارس نقش پررنگی برای قبولی در دانشگاه‌ها داشته باشد، تصمیمی که از همان اول واکنش برانگیز شد، مثلاً خیلی از دانش‌آموزان گفتند با مصوبه جدید به‌جای یک سال باید سه سال استرس و نگرانی قبول شدن در دانشگاه را تحمل کنند، آن‌هم در وضعیتی که براساس مصوبه کنکوری شورای عالی انقلاب فرهنگی در نهایت سهم معدل برای پذیرش دانشجو به ۶۰ درصد و آزمون سراسری به ۴۰ درصد خواهد رسید.

منتقدان به شیوه جدید برگزاری کنکور ایراداتی گرفتند، مثلاً یکی از این ایرادات این بود که افراد برای ترمیم سوابق تحصیلی خود گرفتار هزینه‌های زیادی می‌شوند و این می‌تواند برای قشر ضعیف جامعه از نظر مالی مشکلاتی ایجاد کند؛ یا مثلاً امنیت برگزاری آزمون‌های متعدد در آموزش و پرورش مانند امنیت برگزاری آزمون سراسری نیست لذا می‌تواند سبب‌ساز افزایش تقلب در امتحانات نهایی شود، آن‌هم امتحاناتی که نمرات آن برای قبولی دانش‌آموزان بسیار تاثیرگذار است؛ در موردی دیگر خیلی‌ها عنوان کردند به‌دلیل تاثیر بالای معدل و نمرات آزمون نهایی در قبولی دانشگاه، مدارسی که سطح آموزش در آن‌ها بالاتر باشد دانش‌آموزان آن مدارس شانس قبولی‌شان بیشتر خواهد شد، مشخصاً مدارس غیرانتفاعی سوژه اصلی این گروه از منتقدان بود، آن‌ها معتقد بودند که با این روش سنجش و پذیرش دانش‌آموزان مناطق محروم که آموزش در آن‌ها سطح پایین‌تری دارد در کسب نمرات بالا در امتحانات نهایی ضرر بیشتری خواهند کرد. افزایش اضطراب قبولی

در دانشگاه، بی‌توجهی دانش‌آموزان به دروس فرهنگ‌محور و نظری از دیگر ایرادات وارد شده به روش جدید سنجش و پذیرش دانشجو بود.

با توجه به جدول زمان‌بندی اعلام شده کنکور سال ۱۴۰۲ براساس مصوبه جدید برگزار شد، همین‌طور قرار است کنکورهای سال ۱۴۰۳ هم براساس مصوبه جدید برگزار شوند با این تفاوت که سهم معدل برای سنجش و پذیرش دانشجو نسبت به سال گذشته ۱۰ درصد افزایش پیدا می‌کند و سهم آزمون سراسری ۱۰ درصد کاهش پیدا می‌کند تا هر دو با تاثیرگذاری پنجاه پنجاه در وضعیت تساوی قرار بگیرند. حالا برخی کارشناسان انتظار دارند با وجود تجربه سوال گذشته پذیرش دانشجو با شیوه جدید حالا آمارهای مربوط به اجرای مصوبه کنکوری شورای عالی انقلاب فرهنگی منتشر شود تا عملکرد این مصوبه و تاثیرات آن مورد بررسی قرار بگیرد.

دراین‌باره علی امرایی، عضو کمیسیون آموزش دیده‌بان شفافیت و عدالت به خبرآنلاین می‌گوید: «در خرداد امسال امتحانات نهایی با توجه به مصوبه اخیر برگزار شد و همین‌طور در مهر امسال مصوبه جدید کنکور اجرایی شد، اما تا الان هیچگونه آماری مبنی بر این‌که مصوبه اخیر برای مناطق محروم سود یا زیانی داشته اعلام نشده است، ما ۶ ماه قبل به مرکز سنجش وزارت آموزش و پرورش به‌طور کتبی نامه ارسال کردیم تا به سوالات ما پاسخ دهند، سوالات ما سه دسته بودند، یک پرسیدیم که میانگین نمرات مدارس دولتی و غیردولتی اعلام شود، دوم پرسیدیم تعداد افرادی که نمره علمی‌شان در کنکور بالای ۹ هزار است به تفکیک استان‌ها اعلام شوند، سوم پرسیدیم میانگین نمرات امتحانات نهایی در خرداد ۱۴۰۲ به تفکیک استان‌ها اعلام شود. وقتی این امارها اعلام شوند مشخص می‌شود که مصوبه کنکوری چه معایبی دارد و اعتراض دانش‌آموزان را به کمک این آمارها می‌شود بررسی کرد. متاسفانه آموزش و پرورش بعد از گذشت شش ماه از درخواست دیده‌بان این آمارها را اعلام نمی‌کند و پاسخگویی ندارد، با این‌که چندین نوبت درخواست مشابهی در سامانه دسترسی آزاد به اطلاعات ثبت شده است اما نتیجه‌ای حاصل نشده و حتی در مواردی پاسخ دادند که چنین آمارهایی را از مراکز استان‌ها درخواست کنید. درحالی‌که این سامانه مختص وزارتخانه‌ها است و نمی‌شود درخواست استانی در آن ثبت کرد.»

امرایی با بیان این‌که «الان زمان آن رسیده که مرکز سنجش وزارت آموزش و پرورش هرچه سریع‌تر نسبت به ارائه آمار و اطلاعات اقدام کند.» می‌گوید: «اعتراض داوطلبان به اجرای مصوبه در کنار عدم پاسخگویی آموزش و پرورش به اطلاعات خواسته شده درباره دستاوردهای اجرای مصوبه نشان می‌دهد عدالت در حوزه آموزش وضعیت وخیمی پیدا می‌کند، با این شرایط آموزش به‌سمت پولی شدن خواهد رفت و افراد بیشتری جذب مدارس غیرانتفاعی می‌شوند. ما از آموزش و پرورش می‌خواهیم هرچه سریع‌تر آمارهای مربوط به اجرای مصوبه کنکوری شورای عالی انقلاب فرهنگی را اعلام کند؟»

تاریخ گردی

افق انقلاب: بازگشت یا عبور؟

ادامه از هفته قبل...

محمدجواد غلامرضا کاشی: چنانکه مشاهده می‌کنیم سرتاسر سال تلویزیون جمهوری اسلامی از جنگ سخن می‌گوید و تنها ده روز اول بهمن ماه یاد انقلاب می‌افتد. البته در خصوص انتقال از خاستگاه انقلاب به جنگ، نباید زیاده گویی کرد. جمهوری اسلامی تا جایی که توانست از افق انقلاب فاصله گرفت. سایه افق انقلاب همچنان بر سر نظام هست. میراث دروان جنگ تابع مقتضیات پیش برد جنگ است. کثرت برای جنگیدن زبانبار است. همه باید یک شکل و یک لباس شوند. هویت برخاسته از جنگ، با انکار و نفی تام و تمام غیر ساخته می‌شود. در جنگ رویاروی یک دشمن غدار هستیم که تنها به شرط مرگ و انهدام و نابودی‌اش می‌توانیم زندگی کنیم. بنابراین به هیچ رو با «گشودگی به غیر» مناسبتی ندارد. جنگ هم عملی است اما یک عمل متمرکز و برنامه‌ریزی شده. عملی که فرد خود از چند و چون آن آگاه نیست تنها با دستوری که به او رسیده عمل می‌کند و سرانجام نتیجه عمل که حاصل شد می‌فهمد فرمانده چه نقشه و عملی در ذهن داشته است.

در نتیجه این سه عامل، وجه چهارم افق دوران جنگ حاصل می‌شود و آن ضرورت و تمرکز بر وجود و نقش‌آفرینی فرمانده است. جنگ به شدت بر وجود فرمانده متکی است. جمهوری اسلامی به دلیل همین خصوصیات متمایز افق دوران جنگ به آن تکیه کرد تا بتواند از نیروی سنگین بار دوران انقلاب خلاص شود.

آنها که شعار بازگشت به افق دوران انقلاب می‌دهند، در واقع از نظام می‌خواهند برای احیای مجدد خود از افق دوران جنگ نقل مکان کند و به افق دوران انقلاب بازگردد. از مردم هم می‌خواهد همه چیز را در آئینه جمهوری اسلامی مشاهده نکنند. آنها یک رویداد تاسیسی پشت سر خود دارند. به آن بازگردند تا بتوان یک آغاز دیگر را پیش روی خود گشود. ما چهل سال است از آن دوران تاسیس فاصله گرفته‌ایم و با شیب تند نسبت به آن دوران زوال پیدا کرده‌ایم. به قول نیچه راهی جز بازگشت به آن خاستگاه تاسیس کننده نداریم تا از این زوال و انحطاط خلاصی پیدا کنیم.

عبور از افق انقلاب

پیش از این گفته شد افق دوران انقلاب بر مفروضاتی استوار است که اهم آنها باور به وجود کلیت برای اجتماع سیاسی است. باور به وجود کلیت مفاهیمی مثل تاسیس، زوال و بازگشت را معنادار می‌کند. باور به وجود کلیت، خواسته یا ناخواسته تعهداتی را بر دوش فرد می‌اندازد. این پیش فرض وجود دارد که جامعه در بهار دوران تاسیس‌اش متعهد به اموری شده و اینک هر فرد

تمام یا بخشی از زندگی خود را باید در خدمت برآوردن آن ساماندهی کند.

افق دوران انقلاب آبستن یک چالش و گسیختگی درونی بود. بار سنگین تعهدات جمعی، لاجرم با متن تنانه و توام با آشوب امیال زندگی روزمره سازوار نیست. تعریف زندگی به مثابه یک عزم استوار جمعی، تبدیل زندگی به یک حرکت همبسته به سمت یک غایت مشخص، با سرشت زندگی سازگار نیست. افق دوران انقلاب، با منطق زندگی همراه نبود.

فهم روسویی از تاسیس اجتماع آرمانی، در سنت بلشویکی غلظت بیش از حد یافت. روسو از بلایای ناشی از توده انبوه بی‌خبر بود. انقلاب‌ها به ویژه در قرن بیستم بخصوص هنگامی که کار به کشورهای پیرامونی رسید، یک تجربه مشترک از خود به جا نهادند و آن معارضه با متن زندگی روزمره بود. همه درکی اردوگاهی از جامعه داشتند و انقلابیون تصور می‌کردند قرار است منجی مردمی باشند که در باتلاق زندگی گرفتار شده‌اند. اگرچه این بلای عظیم را بر سر مردم آوردند اما خودشان و فرزندانشان در این آزمون تاریخی لباس خیس نکردند.

فهم انقلابیون از مفهوم و جایگاه انقلاب، مردانه بود. روح آپولونی اقتدار و قانون و دستور و قاعده برآن حکمفرمایی می‌کرد. تجربه مردم از فردای پیروزی تسویه و تحقیر و طرد بود. مهر و همدلی و حراست و پذیرش غیر در آن راه نداشت. به همان دلیل که با منطق زندگی ناسازگار بودند، مردانه و خشک جان هم بود و همین خصیصه آن را تضعیف و پوسیده و ناتوان کرد. ظرفیت‌های فرهنگی و اخلاقی را خشکاندند و حتی به محیط زیست هم رحم نکردند.

نظام‌های برآمده از انقلاب دشمن آزادی بودند. کمترین زیان آزادی برای آنان، خشکیدن درخت ایدئولوژی‌های‌شان بود. آزادی با تعهدات یکپارچه جمعی نمی‌ساخت. نسبتی با فهم غایتمند از جامعه نداشت. این خصیصه اجتماعات انقلابی، با روح مدرنیته و دولت مدرن ناساگار بود.

جنبش مهسا در ایران با شعار «زن، زندگی، آزادی»، در واقع از همین آلام سه‌گانه در جامعه مابعدانقلابی حکایت داشت. عبور رادیکال از افق دوران انقلاب را طلب می‌کرد. با افق دوران جنگ که هیچ با افق دوران انقلاب هم نمی‌ساخت. جنبش مهسا برای خود افق تازه‌ای وضع کرد. مفروض نخست اصحاب بازگشت را انکار کرد و متعاقب آن دو مفروض دوم و سوم هم بی‌معنا شد. جامعه هیچ هستی کلی مستقل از افراد خود ندارد. با این مفروض نه تاسیسی در کار است نه لزوم بازگشتی به لحظه تاسیس. پدیدار شناسی روح این جنبش حکایت از مفروضاتی دارد که بیشتر در سنت لیبرال فهم‌پذیر است. اول اینکه نقطه عزیمت هر فهمی از امور انسانی فرد است. فرد و آزادی او نقطه آغاز و انتهای حیات اجتماعی و سیاسی است. دوم اینکه اجتماع سیاسی مشتمل بر کثرتی از افراد و گروه‌های اجتماعی است و سیاست چیزی جز تلاش برای توازن بخشی به مناسبات میان آنان نیست. سوم نفی و انکار غایتمندی زندگی جمعی است. اگر غایتی هست افراد و گروه‌های اجتماعی‌اند که برای هستی خود غایتی تعیین می‌کنند جامعه سیاسی در کل فاقد چنان غایتی است. چهارم نقش اقلی و بی‌طرف دولت است. دولت کاری جز تامین اقل امکانات برای همگان و اعمال قانون در مواقع مقتضی ندارد. پنجم، هویت‌گریزی است. بازیگران این جنبش، خصلتی جهانی دارند. لباس هویت‌های ملی، قومی یا دینی می‌پوشند، اما به سادگی ممکن است لباس این هویت‌ها را بیرون بیاورند و لباس دیگری به تن کنند. ما با صحنه تازه‌ای مواجهیم. نسل تازه‌ای که به میدان آمده، شنوای بازگشت به افق انقلاب نیست. با تجربه جمهوری اسلامی هم از افق دوران جنگ و هم از افق دوران انقلاب عبوری رادیکال کرده است. به دلایلی اما افق پیش روی ما با....

ادامه در همین صفحه

آگهی تحدید حدود اختصاصی بخش ۱۴ تبریز

نظر بر اینکه ششدانگ پلاک ذیل از طرف مالک درخواست قبول ثبت بعمل آمده و آگهی نوبتی نوبت اول بتاریخ ۱۴۰۲/۱۱/۰۱ صحیحا منتشر گردیده و تاکنون تحدید حدود آنها بعمل نیامده است لذا تحدید حدود پلاک مزبور در روز و تاریخ و راس ساعت قید شده به شرح ذیل بعمل خواهد آمد .

ششدانگ یک قطعه باغ بنام خیراله روان خواه گنبری تحت پلاک ۲۸۲۳ اصلی بخش ۱۴ تبریز واقع در اسکو به مساحت ۱۶۵۴متر مربع (راس ساعت ۹ صبح)روز یکشنبه مورخه ۱۴۰۳/۰۱/۱۹

لذا بدینوسیله به مالکین و مجاورین املاک مذکور اخطار می گردد که در موعد مقرر در محل حاضر و بر عملیات تحدید حدود نظارت نمایند و اعتراض بر حدود و حقوق ارتفاقی مجاورین از تاریخ تنظیم صورتجلسه تحدید حدود به مدت ۳۰روز پذیرفته خواهد شد ضمنا طبق ماده ۸۶ معترضین باید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض به مرجع ثبتی داد خواست به مرجع ذیصلاح قضائی تسلیم نمایند در غیر اینصورت متقاضی ثبت یا نماینده قانونی وی میتواند به دادگاه مربوطه مراجعه و گواهی عدم تقدیم دادخواست را دریافت و به اداره ثبت تقدیم نمایند .تاریخ انتشار:۱۴۰۲/۱۲/۰۷ شناسه آگهی: ۱۶۷۴۹۱۵

علی نصرتی -رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان اسکو

دین

پروژه جاودانگی شما چیست؟

مجتبی لشکربلوکی: انسان تا سال ۲۰۴۵ به مرز جاودانگی و نامیرایی می رسد. این ادعا یا دست کم امیدی است که دیمیتری ایتسکوف دارد. هر چقدر موضوع جاودانگی و نامیرایی انسان دور از ذهن به نظر می رسد. اما از نظر تئوری، جاودانگی حداقل برای دیمیتری ایتسکوف غیرممکن نیست.

دیمیتری ایتسکوف کیست؟ یک بیزنس من جوان، نیکوکار و میلیاردر روسی است. او ایده جاودانگی را دنبال می‌کند. چگونه؟ ایجاد سیستم‌های روباتیک پیشرفته، رابط‌های مغز و کامپیوتر و بدن‌های مصنوعی با هدف انتقال آگاهی و اطلاعات مغز یک انسان به مغز و بدنی مصنوعی است.

اگر نخواهیم خیلی پیچیده صحبت کنیم؛ او می خواهد یک بدن ماشینی رباتیک درست کند. همچنین می خواهد آگاهی، حافظه و هوشمندی را از مغز انسان به ربات منتقل کند. او امیدوار است تا با انتقال یک کپی روباتیک از بدن انسان و انتقال هوشیاری و آگاهی مغز انسان به آن جسم روباتیک بتواند زندگی پس از مرگ را برای انسان فراهم نموده و او را جاودانه نماید.

این اولین تلاش بشریت است؟ قطعا نه! تلاش انسان برای جاودانه شدن و نامیرایی از آغاز بشریت با ما بوده است.

پروفسور ارنست بکر، انسان شناس فرهنگی آمریکایی، استاد دانشگاه های برکلی، سایمون فریزر و چند دانشگاه دیگر کتابی دارد به نام انکار مرگ که در سال ۱۹۷۳ با رویکرد روانشناسی و فلسفی به چگونگی واکنش مردم به مرگ می پردازد. او می گوید بیشتر کارهای ما آدم ها برای نادیده گرفتن یا اجتناب از مرگ است! او معتقد است تقریباً هر کاری که ما انسان‌ها انجام می‌دهیم ناشی از ترس ما از مردن است. او ادعا می‌کند که این وحشت باعث می‌شود ما در «پروژه‌های جاودانگی» شرکت کنیم، فعالیت‌هایی که با هدف تأمین «بودن همیشگی» ما در جهان است.

پروژه جاودانگی چیست؟ بکر آن را اینگونه توصیف می کند: کاری که در آن ما چیزی را ایجاد می‌کنیم یا بخشی از آن می‌شویم که احساس می‌کنیم بیشتر از خود ما روی زمین باقی خواهد ماند. با انجام این کار، احساس می کنیم که در مقایسه با بدن فیزیکی که در نهایت می میرد، بخشی از چیزی ابدی می شویم که هرگز نمی میرد.

پروژه جاودانگی می تواند ریشه فرزندآوری، خلق اثر هنری، ثروت‌اندوزی، ساختن امپراطوری و تقریبا هر کار دیگر مهم ما باشد!

خب تا اینجا فهمیدیم که همه ما دانسته و نادانسته، خواسته و ناخواسته درگیر پروژه جاودانگی هستیم. این را اینجا نگاه دارید. دوباره برمی گردیم!

عموم ادیان آسمانی جهان، یک تصویر آرمانی از سرنوشت بشریت ارایه کرده‌اند. جایی که منجی موعودی می آید که هر کدام از ادیان نام آن را به زبان خود چیزی گذاشته اند اما انگار فصل مشترک آنان این است که فردی آسمانی که جان جهان است می آید و انسان دوباره از نو تعریف می شوند و زمین به آسمان وصل می شود.

خدا آنچنان نزدیک می شود که گویی در ما نفس می کشد. آیا ما آن روز خواهیم بود؟ جسماً شاید باشیم شاید هم نه! اما اگر از منظر پروژه جاودانگی نگاه کنیم می توانیم آن روز آن جا باشیم.

بگذارید یک مثال ساده و پیش پا افتاده را با هم مرور کنیم: من امروز ۱۰۰ کتاب خوب برای کودکان یک منطقه محروم می فرستم، یک کودک یک کتاب را می خواند و زندگی اش متحول می شود (یک سال بعد). او بعدها می شود یک تاجر موفق (سی سال بعد)، سپس او خیریه ای تاسیس می کند (چهل سال بعد)، خیریه او باعث می شود که ده ها دختر از تن فروشی، ده ها پسر از شرافت فروشی نجات پیدا کنند (پنجاه سال بعد).

یکی از ان دختران می شود معلم مدرسه ای و برای بچه های مدرسه الهام

بخش است (شصت سال بعد) و ... من آن روز مرده ام. تمام سلول های بدنم تجزیه شده اند و به خاک تبدیل شده اند اما من همان خانم معلمی هستم که عاشقانه درس می دهد.

همان کودکی دبستانی هستم که بعدها تبدیل می شوم به یک پزشک شرافتمند که نیمی از زمانش را صرف درمان رایگان می کند. همان نوجوان دبیرستانی هستم که فرصت می کند شعر بگوید و دنیا را رنگی تر کند. دقت کنید که صحبت از تناسخ و بازگشت به دنیا در قالب دیگری نمی کنم بلکه صحبت از جاودانه شدن و نامیرایی است به واسطه نیکویی و دانایی و زیبایی. اگر اینگونه بنگریم لازم نیست که در دوران ظهور آن ابرانسان حضور فیزیکی داشته باشیم. فقط کافیست که «پروژه‌های درست، مهم و متعالی» انتخاب کنیم و بگذاریم هستی این چرخه نیکوکاری را ادامه بدهد و ما را به انتهای جهان پیوند دهد!
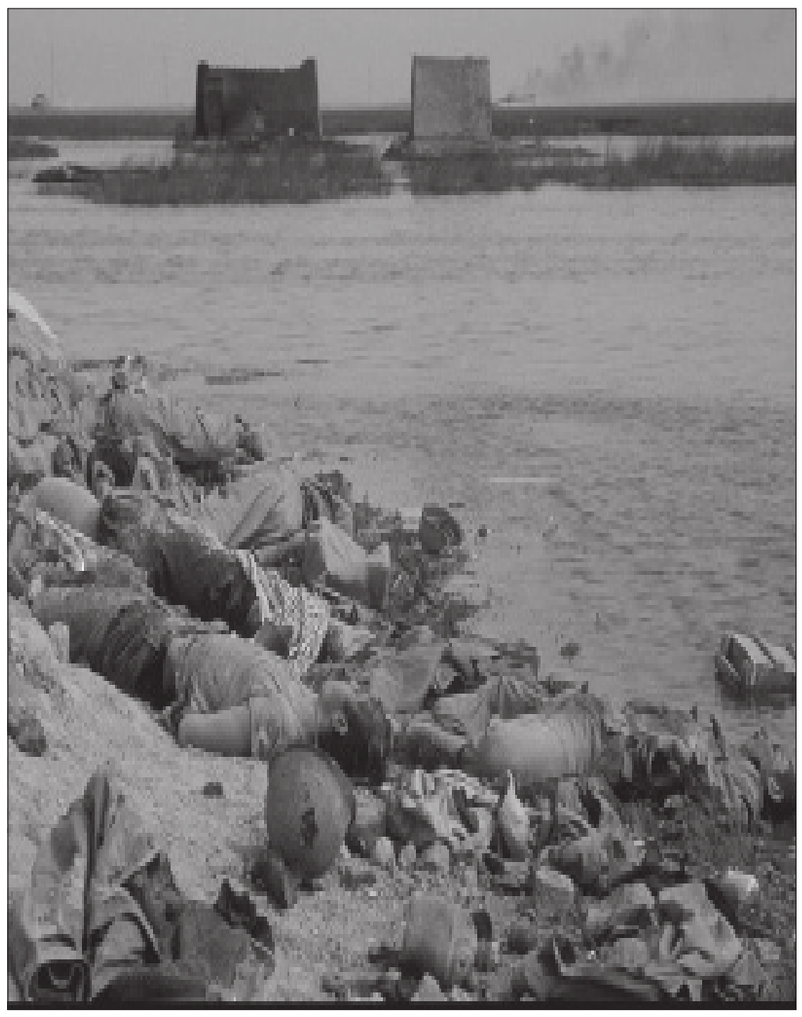
حالا که از پروفسور بکر صحبت کردیم بعد نیست که به پایان زندگی او اشاره کنیم: زندگی بکر مارس ۱۹۷۴ در سن ۴۹ سالگی به پایان رسید، جالب است که فقط دو ماه پس از مرگش، جایزه بسیار معتبر پولیتزر را برای ادبیات غیرداستانی عمومی دریافت کرد. برای دیمیتری ایتسکوف آرزوی موفقیت می کنیم اما یادمان باشد چه چیزی را می خواهیم جاودانه کنیم!